

گذر از فلسفه به روش‌شناسی؛ خوانشی نو از روش پدیدارشناسی

eymanparvari@yahoo.com

پیمان پروری / دکتری مدیریت بازرگانی، دانشگاه علامه طباطبایی

دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۲

چکیده

اذهانی که به شکل‌های متفاوت قوام یافته‌اند، تفاسیر متفاوتی از جهان پدید خواهند آورد. اشیاء و پدیده‌های جهان به شکل‌های گوناگون خودشان را به انسان‌ها می‌نمایند و آگاهی هر فرد تحت‌تاثیر تجربه شخصی او از جهان پیرامونش است. پدیدارشناسی روشی است که به کمک آن می‌توان آگاهی و تجربه افراد متعدد از مفاهیم و پدیده‌ها را بدون واسطه دریافت کرد. از دیدگاه پدیدارشناختی، ادراک همواره ادراک یک پدیده است و ادراک بدون وجود پدیده‌ها بی‌محتواست. پس ما باید توجه‌مان را به سوی خود اشیاء معطوف کنیم. هدف اصلی پدیدارشناسی، کشف تجارب مختلف افراد از پدیده مورد بررسی، برای رسیدن به ماهیت و جوهره واقعی آن پدیده یا مفهوم است. پیش‌فرض پدیدارشناسی این است که جهان و پدیده‌های آن در بیرون انسان قرار گرفته‌اند. انسان می‌تواند همچون آینه‌ای آشکار ساز، تصویری از آن دریافت کند. انجام پژوهش پدیدارشناسی نیازمند آشنایی کامل با فلسفه و اسلوب اجرایی خاص خودش است. از این‌رو، مقاله به دنبال واکاوی مبانی فلسفی پدیدارشناسی، شناسایی و تشریح رویکردهای اصلی و روش اجرای گام‌به‌گام مطالعات پدیدارشناسانه است.

کلیدواژه‌ها: پدیدارشناسی، جداسازی، رویکرد توصیفی، رویکرد تفسیری.

نخستین تلاش برای معرفی مفهوم «پدیدارشناسی» (Phenomenology)، به کارهای هوسرل (Hueserl) ۱۸۵۹-۱۹۳۸ باز می‌گردد. هوسرل معتقد بود: که بین عین و ذهن جدایی وجود ندارد و پدیدارها برای وی، پوسته نازکی از واقعیت نیستند که در پس آنها ذات اشیا وجود داشته باشند. هوسرل، ماهیت یا ذات پدیدارها را در اشیای فی‌نفسه پشت آنها قرار نمی‌داد، بلکه ماهیت پدیدارها را ذاتی آنها می‌دانست؛ ماهیاتی که به روشنی قابل درک هستند (دارتیک، ۱۳۷۳، ص ۱۷). در حقیقت، پدیدارشناسی تفکیک بین عین و ذهن را صحیح نمی‌داند؛ یعنی نه مانند عینی‌گرایان انسان را به کناری می‌نهد و او را منفعل می‌داند و نه تمام نقش را به او می‌دهد، بلکه پدیدارشناسی، بر هر دوی اینها تمرکز می‌کند (واگ و واگ ۲۰۰۶، ص ۴۹۵). دکارت در فلسفه جدید، بر این عقیده بود که جهانی ثابت وجود دارد که بیرون از ذهن انسان‌هاست. انسان به قوه تعقل قادر به شناخت کامل نسبت به آن است. به عبارت دیگر، جهان بیرون و ذهن، از یکدیگر مستقل هستند. منظور او از «قوه تعقل»، استفاده از حواس برای اندازه‌گیری دقیق چیزهاست (جانسون و دابری، ۲۰۰۰). از این‌رو، استفاده از روش‌های علوم طبیعی برای بررسی پدیده‌های جهان را پیشنهاد می‌داد. روشن است آنچه دکارت بر آن پافشاری می‌کرد، دقیقاً نقطه مقابل پدیدارشناسی است؛ زیرا از منظر پدیدارشناسی، پدیده مستقل یا خارج از ذهن انسان‌ها وجود ندارد، هر آنچه در ذهن وجود دارد، همان است که افراد آن را به شکل‌های مختلفی در عین تجربه کرده‌اند؛ یعنی این ذهنیت انسان‌هاست که موجب پدیدار شدن عینیت‌ها می‌شود. از این‌رو، نمی‌توان افتراقی بین عین و ذهن قائل شد. بنابراین، دوگانگی بین عین و ذهن، نتیجه حاکم شدن علوم طبیعی بر عرصه‌های مختلف زندگی بشر است و باید از میان برداشته شود.

بنابراین، استفاده از روش تحقیق پدیدارشناسی، می‌تواند چارچوبی جدید برای دسترسی به واقعیت ناب پدیده‌ها باشد. این روش، می‌تواند نگرش و شیوه‌ای ذهنی و سیستماتیک، برای توصیف عمیق تجربیات زندگی و معنی دادن به آنها باشد (هالوی و ویلر، ۲۰۰۲). به‌زعم مورس، یکی از مزایای این روش این است که در آن، هیچ تغییری دستکاری نمی‌شود و هیچ یک از متغیرهای زمینه‌ای کنترل نمی‌شود (مورس، ۲۰۰۵، ص ۸۵۹). در این روش، داده‌های کیفی، از نگاه عمیق به پدیده‌ها به دست می‌آید و پژوهشگر را قادر می‌سازد تا تعریف وسیعی از یک پدیده، که تقریباً همه وقایع تجربه شده افراد را در بر می‌گیرد، مورد استفاده قرار دهد (بورگ و گال، ۲۰۰۳).

روش پدیدارشناسی، می‌تواند در طیف وسیعی از تحقیقات علوم انسانی مورد استفاده قرار گیرد. بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، به دنبال فهم جوهره پدیده‌های بی‌شماری هستند که پیرامون انسان‌ها قرار دارند. این امر، با روش‌های معمول اثبات‌گرایی امکان‌پذیر نیست. همچنین، در حوزه‌های تخصصی‌تر مانند سازمان‌ها، تبلیغات و رفتار مصرف‌کننده، پدیدارشناسی می‌تواند به عنوان یک استراتژی پژوهشی قابل‌اتکا، راه‌گشای پژوهشگران در

دستیابی به واقعیت ناب پدیده‌ها باشد. از این رو، در این جستار از آن جایی که روش پدیدارشناسی با فلسفه عجین است و بدون درک مبناهای فلسفی آن، نمی‌توان به عنوان یک روش استفاده درستی از آن کرد، ابتدا به ریشه‌ها و رویکردهای فلسفی این روش می‌پردازیم. در نهایت، یک چارچوب مرحله‌ای و گام‌به‌گام برای اجرای هر چه بهتر این روش ارائه می‌شود.

بنیان‌های فلسفی و رویکردهای پدیدارشناسی

پدیدارشناسی، از دو کلمه یونانی «فنومن» به معنای پدیدار و «لوگوس»، به معنای دلیل یا شناخت گرفته شده است (ساندرز، ۱۹۸۲؛ هاموند و همکاران، ۱۹۹۱). پدیدار، به معنای اشیاء است؛ آن طور که برای ما ظاهر می‌شوند (نیومن، ۱۹۹۷، ص ۶۵). پدیدارشناسی، به مطالعه پدیدارها می‌پردازد؛ یعنی به مطالعه چگونگی پدیدار شدن چیزها برای افراد، یا چگونگی تجربه کردن پدیده‌ها توسط افراد. به بیان ساده، پدیدارشناسی توصیف یا تفسیر چیزهایی است که افراد آنها را تجربه می‌کنند.

پدیدارشناسی، به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های پارادایم تفسیری، شاخه‌ای از فلسفه محسوب می‌شود (ویسلون، ۲۰۰۴). پدیدارشناسی را می‌توان زاده بحران در علوم دانست. پدیدارشناسی، تلاشی بود که هوسرل برای نجات فلسفه از علم‌زدگی (Scientis) انجام داد (الهی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷-۱۱۸). هوسرل بر این باور بود که علوم طبیعی و از جمله ریاضیات، نمی‌توانند به طور کامل ما را در فهم از جهان یاری کنند؛ چرا که این علوم جهان را چیزی از پیش‌داده شده تلقی می‌کنند. در حالی که خود جزیی از همان جهان هستند (شولتز، ۱۳۷۱، ص ۱۳۰). می‌توان از دیدگاه‌های هوسرل و پس از وی هایدگر، دو نوع رویکرد اصلی به پدیدارشناسی را دسته‌بندی کرد؛ ۱. پدیدارشناسی توصیفی و ۲. پدیدارشناسی تفسیری.

۱. پدیدارشناسی توصیفی

پدیدارشناسی توصیفی (Descriptive Phenomenology) منسوب به هوسرل می‌باشد. رویکرد هوسرل از آنجا «توصیفی» نامیده می‌شود که وی قائل به توصیف ذات عمومی و فراگیر پدیده‌ها در پدیدارشناسی است. پدیدارشناس را فردی مستقل و جدا می‌دانست که می‌تواند ذات یک پدیده را در آگاهی افراد شناسایی نماید و توصیف کند. این اعتقاد بر این مبنا بود که آگاهی همه افراد ساختار مشترکی دارد. کار پدیدارشناس توصیف بدون تفسیر این ساختار آگاهی است که ذات پدیده را در خود جای داده است. هوسرل، به توصیف پدیده معتقد است و سختی از تفسیر به میان نمی‌آورد، چرا که به ذهنیت متعالی یا استعلایی معتقد است؛ یعنی حالتی که در آن پژوهشگر قادر است واقعیت زیسته خود را کنار بگذارد و پدیده را بصورت محض درک و توصیف کند (وجنار و اسوانسون، ۲۰۰۷، ص ۱۷۳). در واقع هوسرل به دنبال دستیابی به واقعیتی از پدیده‌ها است که دیدگاه‌های انسانی

آن را دچار تحریف نکرده باشند. در این مسیر، هوسرل پدیدارشناسی به مثابه روش را در سه مرحله اپوخه (Epoche)، ایدتیک (Eidetic reduction) و آگوی محض (Pure ego) سامان می‌دهد که از مجموعه این سه مرحله، تحت عنوان تقلیل (Reduction) یا جداسازی یا داخل پرانتز نهادن و از مدار خارج کردن یاد می‌شود (دارتیک، ۱۳۷۳، ص ۱۶). به زعم هوسرل، پدیدارشناس با طی کردن سه مرحله جداسازی، تا حدود زیادی می‌تواند به ذات یا جوهره واقعی پدیده‌ها دست یابد. با تعلیق، همه چیز به پدیدار تنزل پیدا می‌کند. پدیداری که به ادراک بلاواسطه ما درآمده است.

اولین مرحله، «اپوخه» است. به زعم هوسرل، اپوخه یعنی خودداری از هرگونه دوری و حکم درباره وجود عالمی خارج از آگاهی بشر (رشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۷۰؛ نقیب‌زاده و فاضلی، ۱۳۸۵، ص ۴۲). از آنجا که پدیدارشناسی، به بررسی تجارب محض و آگاهی بشر از ابژه می‌پردازد، باید از شهود بی‌واسطه آغاز کرد، بدون آنکه پیش‌فرض داشت. این فرض، که جهان خارج و مستقل از آگاهی من (آگاهی خودِ فرد) همچنان است که آنجاست، همین حکم به وجود عالم خارج است که باید در معرض اپوخه قرار گیرد (الهی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱). زمانی که این گونه پیش‌فرض‌ها، تعلیق شود آنچه باقی می‌ماند، تجربه و آگاهی من است؛ یعنی دیگر امر واقع مورد بحث نیست، بلکه تجربه و آگاهی من جایگاه خود را می‌یابد (همان، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱-۱۲۲). اپوخه موجب می‌شود پدیدارشناس فقط بر آن چیزهایی که بر من ظهور می‌کند، تمرکز کند و وقت خود را بیهوده صرف اینک‌آیا در پشت چیزی که بر من ظهور کرده، جوهری هست یا نه، نمی‌کند (هوسرل، ۱۳۷۲، ص ۶۸). در واقع، اپوخه همان روی بر تافتن از عادات فکری متداول است. پدیدارشناس، با آنچه به طور عرفی به عنوان واقعیت در بیرون است سر و کار ندارد، بلکه آنچه برای افراد پدیدار شده را ملاک قرار می‌دهد، یعنی رابطه بین ذهن خودِ افراد و آن پدیده عینی، برایش حائز اهمیت است.

در مرحله دوم هوسرل «تقلیل ایدتیک» را برای بررسی محتوا و ماهیت آگاهی معرفی می‌کند. به این مرحله، ذات بخشی یا ماهیت بخشی نیز گفته می‌شود. اینک، پدیدارشناس جنبه‌های فردی آگاهی افراد از یک پدیده را کنار می‌گذارد و به جنبه ماهوی آن می‌پردازد؛ یعنی آن قسمت از پدیده، که میان افراد مختلف مشترک است و در ذهن تمامی افراد متجلی شده‌اند و نمی‌توان آنها را حذف کرد و اگر آنها را حذف کنیم، پدیده مورد بررسی نیز دیگر مفهومی ندارد (رشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۸۱-۱۸۲؛ ساندرز، ۱۹۸۲، ص ۳۵۵). در اینجا پدیدارشناس، از مرحله پدیداری محض (اپوخه)، مجدداً به مرحله ذاتی پدیده (ایدتیک) بر می‌گردد و درصد آن است که با ذات بخشی به پدیدارها و خلق مضامین کلی، زمینه را برای خلق علوم جدید فراهم کند (کرسول، ۲۰۰۷). هوسرل، برای دستیابی به ماهیت پدیده‌ها، روش تغییر خیالی را ارائه می‌دهد. در این شیوه، باید در میان تمام تغییراتی که پدیدارشناس به

دلخواه می‌تواند در تخیلات خود برای پدیده تصور کند، آن عناصر و ویژگی‌های نامتغیری که در پدیده مزبور قابل تصور است، مشخص کند؛ یعنی حداقل شروط لازم برای امکان تصور آن پدیده کدامند و تغییر کدام ویژگی منجر به تغییر کل پدیده تخیل شده خواهد شد. آن گاه آن عناصر غیر قابل تغییر همان ماهیت شی محسوب می‌شوند (رشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲-۱۹۱). به عبارت دیگر، واقعیت‌های مشترکِ درک شده از پدیده، کنار هم قرار داده می‌گیرند تا هم‌اکنون به عنوان ماهیت کلی آن پدیده معرفی شوند. مثلاً، اگر پدیده «شرکت کردن در آزمون» را عده‌ای از افراد، به شکل‌های مختلفی تجربه کرده باشند. تجربیات آنها از این پدیده در برگزیده زوایای مختلف این پدیده، است و هر کسی تجربه خاص خودش را از «شرکت در آزمون» دارد. اما در صورتی که این تجربیات را به‌طور عمیق‌تر بررسی کنیم متوجه خواهیم شد تجربیات این افراد از برخی لحاظ شباهت‌هایی با یکدیگر دارد ولی از برخی لحاظ، بسیار پراکنده و متنوع است. از این‌رو، آن قسمت‌هایی از تجربیات، که در ذهن تمامی افراد متجلی شده و مشترک هستند و اگر این قسمت‌ها را حذف کنیم، آن پدیده دیگر معنی نخواهد داشت را استخراج کرده و بخش‌های بسیار پراکنده و متغیر آن را حذف می‌کنیم. آنچه باقی می‌ماند، همان جوهره یا ماهیت پدیده است.

کلیت‌های محضی که در مرحله تقلیل ایدتیک، به آنها دست یافتیم، هنوز محض به معنای پدیدارشناسانه آن نیستند؛ زیرا این کلیت‌ها از واقعیت‌های موجودِ قبلی گسسته شده‌اند، ولی هنوز به یک امر تجربی، یعنی فاعل (یا همان شخصِ اعمال‌کننده تغییر خیالی) وابسته‌اند. در حالی که جوهره پدیده، باید از هر گونه پیوندی با امر واقع حتی صورت انسانی آن بری باشد. پس باید این فاعل را نیز تقلیل کنیم. از این‌رو، هوسرل گام سوم در تعلیق، یعنی رسیدن به «گویی محض» را بر می‌دارد (رشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۹۳-۱۹۲). این گام، من انسانی را مبذل به یک من محض می‌سازد که دیگر متعلق به جهان نیست (بل، ۱۳۸۶، ص ۲۹۶). بدین لحاظ باید من انسانی را هم از حیث وجود طبیعی و هم از حیث وجود تاریخی‌اش در معرض تقلیل پدیدارشناختی قرار دهیم تا تبدیل به من محض شود (رشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۹۴).

در تقلیل «وجود طبیعی»، باید جنبه‌هایی از وجود تجربی فاعل را که منجر به تاثیرگذاری در درک پدیده‌ها می‌شود، به کنار نهاد (همان، ۱۳۸۴، ص ۱۹۵). در اینجا من انسانی یا پدیدارشناس، که پدیده را درک می‌کند و مجموعه‌ای از تجربیات و برداشت‌ها بر او حاکم شده است، باید این تجربیات و برداشت‌ها را کنار گذارد و ذهنش را پاک کند تا به ذات اصلی اشیاء دست یابد. از این‌رو، باید درونیات خودش و تاثیر بافتی که در آن قرار داشته است و دید او را نسبت به اشیاء پیرامون تغییر می‌دهد، از خود دور کند. در واقع، این تقلیل در تلاش است فرد را از تجربیات و مفروضات قبلی‌اش جدا سازد.

تقلیل «وجود تاریخی» به این معناست که من انسانی خود را از تقید به واقعیت‌های تاریخی موجود رها سازد و به نمایش آگاهی‌اش از امر مورد تجربه پایبند بماند. به علاوه، این امر مستلزم کنار گذاشتن سرگذشت شخص

پدیدارشناس نیز هست. زندگی‌نامه شخصی او، همانند خصوصیات طبیعی و واقعی‌اش، باید کنار گذاشته شود و جزر و مدها و پویش زندگی شخصی، در طی زمان از دخالت در تأمل پدیده شناختی برکنار بماند (رشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۹۷). واقعیت‌های اجتماعی، به صورت تاریخی ساخته شده‌اند و صرفاً ساخته کنشگران اجتماعی‌اند و پدیدارشناس باید خود را از تقید به واقعیت‌های تاریخی رها سازد. در این تقلیل، هدف اصلی جداسازی پدیدارشناس از واقعیتی است که به صورت تاریخی در جامعه وجود دارد. همچنین، واقعیتی که در زمان‌های گذشته در زندگی شخصی پدیدارشناس رخ داده‌اند و برای او نهادینه و کاملاً پذیرفته هستند.

با تقلیل جنبه‌های مختلف آگو، آگو به کلی از میان برداشته نمی‌شود بلکه آنچه به دست می‌آید آگوی محض است. آگوی محض، از کلیه علائق طبیعی فارغ شده است و صرفاً خواهان دیدن و توصیف کردن است (رشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۹۶). آگوی محض، بسان آینه‌ای شفاف است که ذات اشیاء را به درستی در خودش نشان می‌دهد؛ نگاه محض من پالایش یافته که در مقابل یک پدیده پالایش یافته قرار گرفته است. به عبارت دیگر، انسانی که رها از هرگونه ایدئولوژی، پیش فرض و تعصب نسبت به پدیده مورد مطالعه است.

اما پس از رسیدن به آگوی محض و درک درست جوهره پدیدارها، در نقطه پایانی جداسازی هوسرلی، این مسئله مطرح می‌شود که اکنون چگونه می‌توان ذات و جوهره پدیده را که به آن دست پیدا کرده‌ایم، به صورت مبنایی برای علوم عینی درآوریم. به عبارت دیگر، چگونه می‌توان به آگاهی افراد از پدیدارها عینیت بخشید؛ عینیت یافتن این آگاهی برای هوسرل، تنها در چارچوب روابط بین‌الذهانی (Intersubjectivity)، یا درون ذهنیت سوژه‌های آگاه (کنشگران صاحب تجربه نسبت به پدیده) و بر اساس روش همدلی صورت می‌گیرد (هوسرل، ۱۳۸۴، ص ۲۰۳). به‌زعم هوسرل هنگامی که سوژه‌ها بتوانند در «نظرگاه» یکدیگر قرار گیرند، و جای خود را با یکدیگر عوض کنند، برای آنها امکان تبادل دیدگاه‌های مختلف فراهم می‌شود. و در این صورت، همدلی به وجود خواهد آمد (هوسرل، ۱۹۸۹، ص ۸۸؛ رشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۴۲۴). جهان برای سوژه‌های متفاوت به انحاء گوناگون ظاهر می‌شود؛ زیرا نمودهایی که هر سوژه از جهان دارد، وابسته به بدن و ادراکات حسی اوست. اما در تجربه بین‌الذهانی، سوژه‌ها در تفاهم متقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و به وحدتی دست می‌یابند که همان چیز عینی است (هوسرل، ۱۹۸۹، ص ۸۷-۸۶). بنابراین، اشتراک بین‌الذهانی یعنی افراد چگونه می‌توانند از ذهنیت‌های یکدیگر آگاهی پیدا کنند تا دانش یکدیگر را به دست آورند.

هوسرل، ملاک عینیت بخشیدن به معنای یک پدیده را اشتراک بین‌ذهنی درباره آن پدیده می‌داند. به تعبیر او، پدیده واقعی همان وحدت نمودهای متکثری است که مطابق با قوانندی به هم مرتبط شده‌اند (همان، ۱۹۸۹، ص ۹۱). به تعبیر هوسرل، زیست‌جهان افراد «شخصی» است؛ زیرا هر فرد در موضعی نسبت به یک پدیده قرار می‌گیرد و از زیست‌جهان یا افق خود به آن توجه می‌کند. بنابراین، پدیدارهایی از آن پدیده برای او ایجاد می‌شود که تنها

برای خودش معنادار هستند. از سوی دیگر، زیست‌جهان یا افق افراد می‌تواند اشتراک پیدا کرده و «بین‌الذهانی» باشد؛ زیرا پدیده‌ای که درک می‌شود برای همگان واحد و یکسان است. از منظر هوسرل، هنگامی که فرد در حال تجربه یک پدیده است، برخی از جنبه‌های آن پدیده بر او آشکار می‌شوند که آنها برای فرد وجوه حاضر پدیده هستند و آن بخشی از پدیده، که بر او پوشیده است و در زاویه نگاه و ادراک او قرار نمی‌گیرد، وجوه غایب پدیده برای فرد است. به عنوان نمونه، ساختمانی را تصور کنید که چند نفر از زوایای مختلف مشغول تماشای آن هستند. هر یک از افراد، افق و زاویه خاص خود نسبت به ساختمان را دارد، بنابراین، هر یک از افراد پدیدار خاصی از ساختمان (وجوه حاضر) را تجربه می‌کند. اما از آنجایی که همه این افراد، پدیده یکسانی به نام ساختمان را تجربه می‌کنند. چنانچه هر یک از آنها، گرداگرد ساختمان قدم بزنند و در زاویه دید افراد دیگر قرار گیرد، وجوهی از ساختمان (وجوه غایب)، که سایرین از ساختمان تجربه می‌کنند، برای او نمایان خواهد شد (سوکولوفسکی، ۲۰۰۰، ص ۳۳-۳۶). در مورد بیشتر پدیده‌های طبیعی و ملموس جهان، که عموماً تجربیات افراد درباره آنها دارای وحدت است، مانند یک ساختمان خاص که به راحتی در دسترس همگان قرار می‌گیرد، هر فرد شخصاً می‌تواند علاوه بر شناسایی وجوه حاضر، با اندکی تکاپو وجوه غایب پدیده را نیز شخصاً شناسایی کند. اما درباره بسیاری از پدیده‌های اجتماعی، چنین چیزی میسر نیست. در این موارد، پدیدارشناس می‌تواند تجربه سایرین درباره یک پدیده اجتماعی مانند «رفتار متکبرانه مصرف‌کننده» را با استفاده از شیوه همدلی به دست آورد. در اینجا، وظیفه پدیدارشناس این است که هر یک از وجوه پدیده را که در اذهان سوژه‌های مختلف نمایان شده، برای همگان قابل تجربه کند. به گونه‌ای که هر فرد، با مطالعه تجربه سایرین، بتواند تا حد زیادی همان تجربه و درک آنها از پدیده را به دست آورد و هیچ وجه غایب و پوشیده‌ای از پدیده، برای او باقی نماند. که این همان بین‌الذهانیت است.

۲. پدیدارشناسی تفسیری

پدیدارشناسی تفسیری (Interpretive Phenomenology) یا هرمنوتیک از کارهای اندیشمندی چون هایدگر، مرلوپوتتی و سارتر که، به اصلاح و نقد رویکرد هوسرل پرداختند سرچشمه می‌گیرد (مایان، ص ۲۰۰۱). این دانشمندان، بر این عقیده بودند که پدیدارشناسی صرفاً یک توصیف نیست، بلکه فرآیندی تفسیری است که پژوهشگر در آن، به تفسیر معنای تجارب زیسته افراد می‌پردازد (ون منن، ۱۹۹۰، ص ۲۰). به عقیده مرلوپوتتی، مهم‌ترین درسی که تقلیل به ما می‌آموزد، عدم امکان تقلیل کامل است؛ زیرا انجام کامل این عمل در واقعیت غیر ممکن است. از نظر هایدگر نیز تلاش هوسرل برای دستیابی به حقیقت تحریف نشده، به وسیله دیدگاه‌های انسانی، صحیح نیست. هایدگر معتقد است: انسان، نوعی هستی در عالم است و نمی‌توان این هستی و فهم پیشین پژوهشگر را از توصیف او جدا کرد (ویمپنی و گس، ۲۰۰۰، ص ۱۴۹۰). از این رو، توصیف همیشه عنصر تفسیر را در

خود دارد و انسان‌ها همگی مفسرانی هستند که فهم و درک آنها تحت تأثیر محیط و بافتی است که در آن قرار گرفته‌اند (زالم و برگوم، ۲۰۰۰، ص ۱۲۱). همان طور که مشخص شد، در رویکرد توصیفی نزد هوسرل بافت و زمینه‌ای که افراد در آن بوده‌اند، دارای اهمیت فرعی است؛ اما برای هایدگر اهمیت اساسی دارد. به طوری که هایدگر معتقد است؛ فهم افراد نمی‌تواند مجزا از بستر فرهنگی اجتماعی آنها یا دوره تاریخی که در آن زندگی می‌کنند، درک شود. بنابراین، افراد نمی‌توانند خود را از بافت‌های متنوعی که در آن قرار دارند، مجزا سازند (وچنار و اسوانسون، ۲۰۰۷، ص ۱۷).

هایدگر جداسازی روشمند در رویکرد توصیفی، برای دستیابی به موضع بی‌طرفانه و بدون پیش‌فرض را غیر ممکن می‌داند، بلکه از منظر او جداسازی در رویکرد تفسیری، همان احتیاط و مراقبت پژوهشگر است که در همه مطالعات کیفی باید رعایت شود. هایدگر، فهم را معادل توصیف پدیده نمی‌داند، بلکه فهم را فعالیتی دوسویه میان پژوهشگر و مشارکت‌کننده می‌داند (ویمپنی و گس، ۲۰۰۰، ص ۱۴۸۷). در رویکرد تفسیری، چرخه هرنموتیکی وجود دارد؛ یعنی بین پژوهشگر و مشارکت‌کنندگان برای فهم بیشتر در مورد یک پدیده جریان رفت و برگشت وجود دارد. به عبارت دیگر، رویکرد تفسیری نه به دنبال توصیف یک پدیده است و نه تفسیر کاملاً یک جانبه، بلکه به دنبال تعامل دوجانبه بین پژوهشگر و مشاهده‌کننده، برای درک بهتر پدیده و تفسیر مبتنی بر این درک است (وچنار و اسوانسون، ۲۰۰۷، ص ۱۷۵).

ویژگی‌های استراتژی تحقیق پدیدارشناسی

پژوهش پدیدارشناسی ذاتاً کیفی است و شامل مجموعه‌ای از روش‌های تفسیری است که به دنبال توصیف، رمزگشایی و کشف تجربیات مختلف است. تحقیقات پدیدارشناسی استقرایی است و در آن، نظریه‌ها از توصیف تجربیات افراد تحت مطالعه به دست می‌آید. هدف تحقیق نیز ارائه توصیفی عمیق برای فهم ماهیت و جوهره یک تجربه است و به جای تلاش برای اثبات یا رد یک نظریه، به توسعه نظریه‌ای تفسیری می‌پردازد (مرادی و صادقی، ۱۳۹۳). به عقیده حیورجی هدف تحلیل پدیدارشناسی بیش از هر تحلیل دیگری، روشن‌سازی معنا و مفهوم پدیده‌هاست. پدیدارشناسی نه در پی شرح علل و نه کشف علل، بلکه در جستجوی واضح‌سازی مفهوم است (اندرسون، ۲۰۱۰). واحد تحلیل، عده‌ای از مردم هستند که صاحب تجربیاتی مشترک در خصوص موضوع یا پدیده مورد بررسی هستند. این تجربیات، الزاماً نمی‌توانند کاملاً مشترک باشند، بلکه می‌تواند وجوه تفاوتی نیز از سایر افراد داشته باشد. تمرکز اصلی بر کل پدیده مورد مطالعه است و نه بخش مجزایی از پدیده. در پدیدارشناسی، آنچه حائز اهمیت است، فهم جوهره یک پدیده در نزد گروهی از افراد است و نه تبیین پدیده و اندازه‌گیری آن (موستاکاس، ۱۹۹۴).

مراحل و اسلوب اجرای مطالعه پدیدارشناسی

در این بخش، مراحل و اسلوبی را برای اجرای مطالعات پدیدارشناسی ارائه می‌دهیم، پنج مرحله اصلی در انجام یک مطالعه پدیدارشناسی وجود دارد. برخی از این مراحل، شامل گام‌هایی نیز هستند که به تفصیل درباره هر یک از آنها بحث می‌شود. این فرایند، برای انجام هر دو رویکرد توصیفی و تفسیری قابل پیاده‌سازی است و تنها در مرحله جداسازی و تحلیل داده‌ها است که اجرای رویکرد توصیفی تفاوت‌هایی را با رویکرد تفسیری دارد.

۱. تعیین موضوع، طرح مسئله و سؤالات

انتخاب موضوع برای مطالعه پدیدارشناسی حائز اهمیت زیادی است. این روش، برای هر موضوعی مناسب نیست و پژوهشگر باید پدیده‌ای را انتخاب کند که مایل است بدانند افراد چگونه آن را تجربه کرده‌اند؛ یعنی تجربه زیسته (Lived experience) افراد نسبت به یک پدیده، موضوع این پژوهش است. پس از انتخاب موضوع، مسئله‌ای که این موضوع بر آن استوار است، را باید بیان شود. مسئله پژوهش پدیدارشناسی، باید به گونه‌ای باشد که لزوم و اهمیت درک تجارب مشترک افراد، از پدیده‌ای که موضوع پژوهش بر آن استوار است را نشان دهد. در تعیین سؤال اصلی پدیدارشناسی باید به وجود ذاتی پدیده پرداخت. پس بهتر است از الگوی وجود ذاتی پدیده سؤال شود. (عابدی، ۱۳۸۵، ص ۷۹-۶۳).

سؤال‌ها در پژوهش پدیدارشناسی، می‌تواند به چند صورت کلی از مشارکت‌کنندگان پرسیده شود (موستاکاس، ۱۹۹۴). افراد این پدیده را چگونه تجربه کرده‌اند؟ یا افراد چه چیزی در مورد این پدیده تجربه کرده‌اند؟ و معنا و مفهوم این پدیده، از نظر افراد مورد مطالعه چیست؟ یا افراد پدیده مورد بررسی را چگونه توصیف می‌کنند و چه احساسی نسبت به آن دارند؟ چه بسترها و شرایطی بر تجربه آنها از پدیده مورد بررسی تأثیر گذار بوده است؟ یا افراد پدیده را در چه زمان‌ها، مکان‌ها و شرایطی تجربه کرده‌اند؟ همچنین سؤالات جزئی‌تر نیز جهت بررسی عمیق‌تر در زمینه‌های مختلف قابل طرح است (کرسول، ۲۰۰۷، ص ۸۳). به عنوان مثال سؤال کلی «استاد دانشگاه بودن به چه معناست؟» را در قالب چند سؤال فرعی می‌شکنیم؛ استاد دانشگاه بودن در مقام تدریس به چه معناست؟ در مقام پژوهشگری، به چه معناست؟ در مقام مشاور بودن، به چه معناست و سؤالاتی همانند اینها (کرسول، ۲۰۰۷).

۲. جداسازی و ایجاد نگرش متعالی پدیدارشناسی

این مرحله، با توجه به نوع رویکردی در پدیدارشناسی متفاوت است؛ پیش از هر مرحله، در فرایند اجرای پژوهش پدیدارشناسی توصیفی، باید جداسازی صورت گیرد. اولین گامی که پژوهشگر در اینجا برمی‌دارد، این است که نباید قبل از مصاحبه و تحلیل داده‌ها، مرور چندانی بر ادبیات و پیشینه موضوع داشته باشد. به این ترتیب، دانش پیشین و واقعیت‌های موجود بیرونی، درباره پدیده مورد مطالعه در پژوهش او وارد نشده و بر نتایج تأثیر نگذارند.

(وجنار و اسوانسون، ۲۰۰۷، ص ۱۷۳). از این رو، پژوهشگر باید برخی موارد را در معرض اپوخه قرار دهد. از این رو، باید احکامی که مربوط به موضوعیت نفسانی پدیده مورد مطالعه است را تعلیق و کنار گذارد. همچنین، تمام معارف نظری که ماخوذ از منابع دیگر است و آنچه دیگران درباره پدیده نقل کرده‌اند، باید کنار گذاشته شود (ریخته‌گران، ۱۳۸۲، ص ۳۹).

در دومین گام، پژوهشگر باید این حس را که هر لحظه امکان دارد در فرایند مصاحبه، تحلیل و گزارش نتایج، داده‌ها توسط پیش فرض‌ها و تعصبات شخصی او آلوده شوند، در خودش پرورش دهد (وجنار و اسوانسون، ۲۰۰۷، ص ۱۷۵). در این گام، پژوهشگر باید تلاش کند تا از طریق نگرش متعالی پدیدارشناسی، به آگوی محض دست یابد. نگرش متعالی یا استعلایی، با نگرش عادی یا شیوه‌های معمول درک دنیای پیرامون متفاوت است. در نگرش متعالی، پدیدارشناسی، محقق دانش روزمره و پیشین خود را با هدف ارائه نگاهی نو به داده‌ها، در پراتنز قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، پژوهشگر پیش فرض‌های نظری، فرهنگی، تجربی و سایر موارد را که در مورد پدیده دارد شناسایی، کرده و کنار می‌گذارد (جیورجی، ۲۰۰۷؛ برومه، ۲۰۱۱). در اینجا «استعلایی» به معنای این است که همه چیز از نو درک می‌شود؛ گویی که نخستین بار است. هر چند دستیابی کامل به این وضعیت به ندرت امکان‌پذیر است (موستاکاس، ۱۹۹۴، ص ۳۴).

یکی از روش‌های شناسایی و طبقه‌بندی مفروضات پژوهشگر درباره پدیده مورد مطالعه، یادداشت شخصی پژوهشگر است. پژوهشگر باید تجربیات، عقاید و تفکرات خود نسبت به پدیده را از قبل روی برگه‌ای یادداشت کرده، همواره مورد بازنگری و توجه قرار دهد و مدنظر داشته باشد تا آنها را وارد مصاحبه، یا فرایند تحلیل داده‌ها نکند. در واقع، محقق تجارب و نظرات خویش را مشخص کرده و سپس، درون پراتنز (تعلیق پیش فرض‌ها) قرار می‌دهد و در سراسر فرایند پژوهش، همواره مراقب است که این مفروضات وارد پژوهش نشوند. این یادداشت، می‌تواند در برگردن تعریف پژوهشگر از خودش، اعتقاداتی که دارد، ایدئولوژی که وی به آن پایبند است و غیره باشد.

در مقابل در رویکرد تفسیری پژوهشگر باید پس از مصاحبه و تحلیل داده‌ها، به قدر کفایت مبانی نظری و پیشینه پژوهش را مطالعه کند و نسبت به پدیده، شناخت پیدا کند (وجنار و اسوانسون، ۲۰۰۷، ص ۱۷۳). گادامر بیان می‌کند: تلاش پژوهشگر برای حذف مفاهیم و پیش فرض‌های ذهنی خود، نه تنها کاری است غیر ممکن، بلکه کاملاً نامعقول است (آنلز، ۱۹۹۶). در این رویکرد، تأثیرات اجتماعی و تاریخی بر تجربیات افراد از پدیده نیز باید مدنظر قرار گیرد و وارد فرایند تفسیر شود (دمپسی و دمپسی، ۲۰۰۰). بنابراین، در پدیدارشناسی تفسیری لازم نیست که پژوهشگر نظریه‌ها یا واقعیت‌های موجود و پیش فرض‌ها، یا آنچه قبلاً درباره پدیده می‌دانسته را به صورت روشمند کنار بگذارد. البته این به معنای این نیست که در رویکرد تفسیری، هیچ گونه جداسازی وجود ندارد، بلکه جداسازی به معنای احتیاط پژوهشگر و سلیقه‌ای عمل نکردن، همواره در دستور کار پژوهشگر است.

۳. نمونه‌گیری و انجام مصاحبه

داده‌ها از افرادی که پدیده مدنظر را تجربه کرده‌اند، گردآوری می‌شوند. بنابراین، مشارکت‌کنندگان باید به دقت انتخاب شوند تا دقیقاً همان افرادی باشند که پدیده مورد بررسی را تجربه کرده باشند. هر اندازه تنوع در تجارب این افراد، درباره پدیده مورد بررسی بیشتر باشد، یافتن مضامین مشترک و ذات فراگیر، یا عمومی تجربه همه افراد، برای پژوهشگر دشوارتر خواهد بود (کرسول، ۲۰۰۷). روش‌های جمع‌آوری داده در پدیدارشناسی، شامل تحریر میدانی، مشاهده و مصاحبه است. اما اصلی‌ترین روش گردآوری داده در پدیدارشناسی، مصاحبه است (ویمپنی و گس، ۲۰۰۰، ص ۱۴۸۷؛ عابدی و همکاران، ۱۳۸۷)؛ زیرا تنها روشی است که مشارکت‌کننده خودش با زبان و حرکات خاص خود، اقدام به توصیف تجربیاتش از پدیده می‌کند. مصاحبه پدیدارشناسی، عموماً عمیق و نیمه‌ساختاریافته هستند تا مشارکت‌کننده، بدون اینکه محدودیتی برای او ایجاد شود، توضیحات کامل و همه‌جانبه‌ای را درباره پدیده ارائه دهد. مصاحبه‌های ساختاریافته دست و پای مشارکت‌کننده را در ارائه اطلاعات بیشتر می‌بندد. بنابراین، با ماهیت روش پدیدارشناسی سازگاری ندارد. پژوهشگر باید به ترتیب، هر یک از سؤالات خود را از مصاحبه‌شونده بپرسد و هیچ‌گونه مخالفت و موافقتی با صحبت‌های فرد نکند، تا به صحبت‌های او جهت ندهد. به عقیده پرایس (۲۰۰۳)، مصاحبه گروهی، با پدیدارشناسی سختی ندارد. باید از هر فرد به صورت جداگانه مصاحبه انجام گیرد. چگونگی انتخاب مصاحبه‌شوندگان می‌تواند هدفمند یا به شیوه گلوله برفی باشد. *ون‌کام* (۱۹۶۶)، معیارهایی را برای انتخاب هدفمند مشارکت‌کنندگان ارائه می‌دهد. به زعم وی، مشارکت‌کننده علاوه بر تجربه پدیده مورد بررسی، باید بتواند تجربیات خود درباره پدیده را به یاد بیاورد، توانایی بیان تجربیات و احساسات درونی خود را داشته باشد. نهایتاً از بیان تجربیات شخصی خود شرمسار نشود، تا بتواند بدون کنترل آنها را بطور کامل و با جزئیات بیان کند. نمونه‌گیری می‌تواند همگون یا ناهمگون باشد. اگر پژوهشگر بخواهد تجارب گروهی خاص را بداند، نمونه او همگون خواهد بود. مثلاً، دانشجویانی که پدیده را تجربه کرده‌اند. اما اگر به دنبال فهم تجربیات اقشار گوناگون جامعه باشد، نمونه‌های ناهمگون نظیر مدیران، پزشکان، کسبه و... را که پدیده را تجربه کرده‌اند، انتخاب می‌کند. تعداد مشخصی برای مصاحبه‌شوندگان وجود ندارد و تعداد مشارکت‌کنندگان در پژوهش‌هایی که از روش پدیدارشناسی بهره برده‌اند، عموماً بین ۱۰ تا ۶۰ نفر متغیر بوده است. هر زمانی که داده‌های گردآوری شده به اشباع نظری رسید، محقق می‌تواند فرایند مصاحبه از نفرات جدید را متوقف کند.

نکته‌ای که در مصاحبه باید رعایت شود، استفاده از ضبط صدا و همچنین، یادداشت کردن حرکات بدنی خاص و مرتبطِ مصاحبه‌شوندگان است.

۴. تجزیه و تحلیل داده‌های گردآوری شده

یکی از حساس‌ترین و اصلی‌ترین مراحل پژوهش پدیدارشناسی، تحلیل داده‌ها است که ویژگی‌ها و نکات ظریف خاص پدیدارشناسی را دارد. صاحب‌نظرانی چون وان‌کام (۱۹۶۶)، جیورجی (۱۹۷۰)، کولا نیری (۱۹۷۸) و موستاکاس (۱۹۹۴) روش‌هایی را برای تحلیل داده‌های پدیدارشناسی ارائه داده‌اند. در اینجا فرایند چهار مرحله‌ای تحلیل داده‌ها در پژوهش پدیدارشناسی ارائه می‌شود.

۱. خواندن و درک کلیت متن داده‌ها. در این مرحله، پژوهشگر باید متن داده‌هایی را که به طور کامل روی برگه نوشته شده است، به دقت بخواند تا با مطالب مانوس شده و به حسی کلی از آنها دست یابد. در پدیدارشناسی، باید کلیت متن داده‌ها، که عموماً داده‌های حاصل از مصاحبه می‌باشند، مورد مطالعه قرار گیرد، زیرا پدیدارشناسی ذاتاً دارای دیدگاه کل‌نگر است (جیورجی، ۱۹۷۵). مطالعه ابتدایی متن، جهت آشنایی و درک زبان مشارکت‌کننده توسط پژوهشگر، صورت می‌گیرد (میگل، ۲۰۰۹). دیدگاه کل‌نگر، بر این فرض استوار است که کلیه بخش‌های یک مصاحبه، با یکدیگر در ارتباط هستند. بنابراین، کسی قادر به درک روابط بین اجزاء یک متن خواهد بود که حداقل یکبار سرتا سر متن را در قالب یک کل مورد بررسی قرار دهد (جیورجی، ۱۹۸۹).

۲. افق‌سازی و تلخیص داده‌ها. اصطلاح «افق‌سازی» از این جهت مورد استفاده قرار می‌گیرد که هر یک از افراد به واسطه ادراکات حسی و موضع متفاوتی که نسبت به پدیده دارد، افق‌های مختلفی از آن را درک می‌کند. بنابراین، پژوهشگر باید از متن مصاحبه‌ها، افق‌های مختلف افراد نسبت به پدیده را شناسایی و استخراج کند.

بدین منظور باید خط به خط داده‌ها تحلیل شده، واژه‌ها و عبارات‌های مهم یا بخش‌هایی از مصاحبه که، با تجارب شرکت‌کنندگان درباره پدیده مورد مطالعه مرتبط است، مشخص شود. عبارات‌های استخراج شده، در کنار یکدیگر معنای کل تجربه را تشکیل می‌دهند (جیورجی، ۱۹۸۹؛ اندرسون، ۲۰۱۰). به عبارت دیگر، در این مرحله مضامین اولیه در داده‌ها کدگذاری می‌شوند. سپس، به تمامی این کدها اهمیت و ارزش یکسانی داده می‌شود. در نهایت، فهرستی از کدهای غیرتکراری و بدون هم پوشانی تنظیم می‌شود (کرسول، ۲۰۰۷، ص ۱۹۴: کاتکلین، ۲۰۰۷، ص ۲۷۸)؛ زیرا یکی کردن کدهایی که محتوای یکسانی دارند، موجب کاهش تعداد کدها و کمک به ایجاد یک چارچوب مشترک از تجارب مشارکت‌کنندگان در مراحل بعدی فرایند تحلیل داده‌ها می‌شود.

۳. تشکیل واحدهای معنایی. در این مرحله، پژوهشگر ابتدا افق‌ها یا همان مضمون‌های اولیه را به کدهایی با زبان علمی تبدیل می‌کند، یعنی با حفظ بستر و زمینه‌ای که پدیده در آن تجربه شده است، فرایند تبدیل از واژه‌های عام شرکت‌کننده به واژه‌های تخصصی پژوهشگر صورت می‌گیرد (دی‌کاسترو، ۲۰۱۱، کوالی و بوندویک، ۲۰۰۸). چنین فرایندی، شامل تبدیل از گفته های شرکت‌کننده (اول شخص مفرد) به زبان علمی (سوم شخص مفرد)،

می‌باشد (دی کاسترو، ۲۰۱۱). پژوهشگر در فرایند تبدیل باید نسبت به اصل معانی بیان شده توسط مشارکت‌کنندگان متعهد باشد و محتوای معانی را تغییر ندهد (برومه، ۲۰۱۱). سپس، پژوهشگر باید با استفاده از کدهای علمی، اقدام به تشکیل واحدهای معنایی (مضامین اصلی) یا طبقات کلی‌تر کند (کرسول، ۲۰۰۷، ص ۱۹۴). به عبارت دیگر، کدهای علمی، که محتوای مشابهی دارند، با هم ترکیب می‌شوند تا ساختاری منطقی و کلی‌تر از پدیده‌ای که به صورت فردی تجربه شده، ایجاد شود (اندرسون، ۲۰۱۰). علاوه بر این، پژوهشگر باید بازاندیشی دقیقی در مضامین شناسایی شده انجام دهد و آنها را با یکدیگر مورد، مقایسه قرار دهد. وجوه اشتراک و اخلاف در آنها را پیدا کند. امکان دارد لازم باشد که برخی مضامین مشابه را نیز با یکدیگر ترکیب کرد تا به یک مضمون عام‌تر رسید (برومه، ۲۰۱۱). بنابراین، می‌توان گفت: در این مرحله ابتدا کدهای اولیه و خام تبدیل به کدهای علمی شده و سپس کدهای علمی در قالب واحدهای معنایی کلی دسته‌بندی می‌شوند. واحدهای کلی نیز بر اساس محتوای موجود در آنها، باید توسط پژوهشگر نام‌گذاری شوند.

تفاوت دیگری که رویکرد تفسیری با رویکرد توصیفی دارد، در این مرحله اهمیت پیدا می‌کند. پژوهشگر در رویکرد تفسیری، باید مضامین کلی استخراج شده را مجدداً به مشارکت‌کنندگان پژوهش ارجاع دهد و نظرات آنها را درباره مضامین جویا شود. ممکن است افراد در بازخوردهای خود پیشنهاداتی را ارائه دهند که مستلزم تغییراتی در مضامین باشد. پژوهشگر، در هنگام مصاحبه، یا در استخراج افق‌ها و یا در تشکیل مضامین کلی، تنها عمل نمی‌کند و با مشارکت‌کنندگان تعامل و گفتگوی مجددی برقرار می‌کند. این تعامل، می‌تواند در قالب سؤالاتی باشد که پژوهشگر از مشارکت‌کننده می‌پرسد و یا به عکس. این عمل فرایندی چرخه‌ای است که معنای جملات نامفهوم را روشن می‌کند و احتمال سوء تعبیر از داده‌ها توسط پژوهشگر را کاهش می‌دهد.

۴. توصیف متنی. در این مرحله، پژوهشگر هر یک از واحدهای معنایی تشکیل شده در مرحله قبل را توصیف می‌کند؛ یعنی ابتدا هر یک از مضامین را می‌نویسد و سپس، برای آنها متنی می‌نویسد که دربرگیرنده محتوای آن مضمون است. همچنین، برای هر مضمون، پژوهشگر باید نمونه‌هایی از متن اصلی مصاحبه‌ها را که محتوای آنها در این مضمون‌ها جای می‌گیرند، در ذیل هر مضمون ارائه دهد.

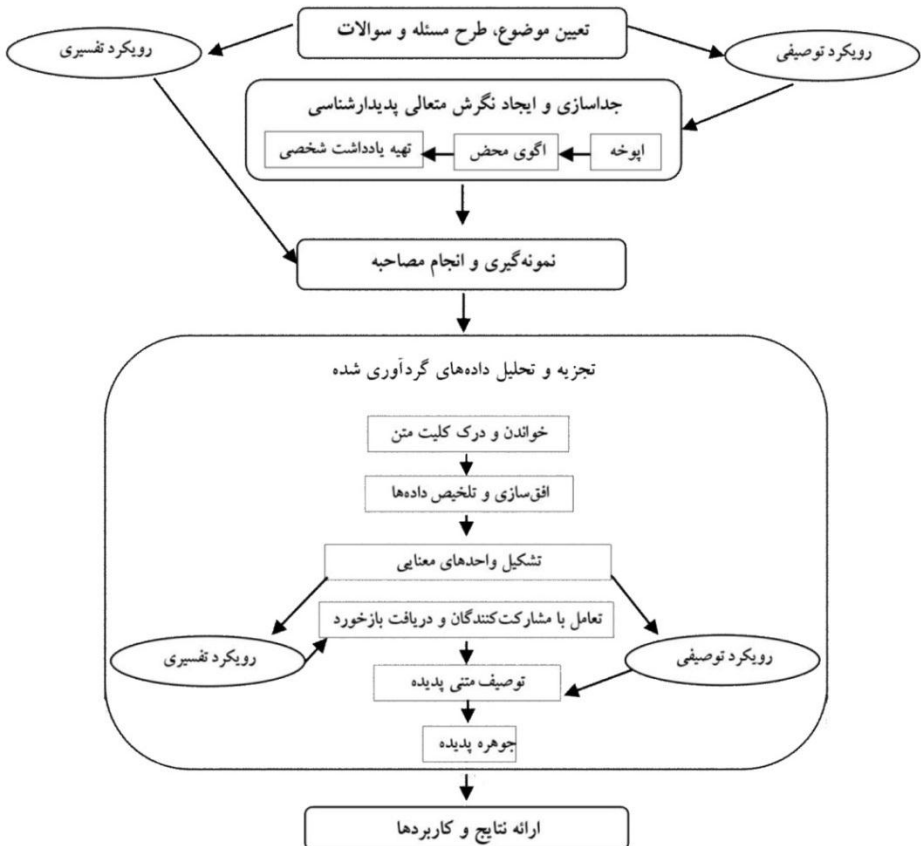
این توصیف، شامل چند پاراگراف مختصر درباره هر مضمون خواهد بود که مضمون تجربه شده توسط مشارکت‌کنندگان را به صورت تحلیلی و قابل فهم برای مخاطبان پژوهش عرضه می‌کند. اگر رویکرد توصیفی باشد، پژوهشگر باید تلاش کند تا حد زیادی خود را در دیدگاه مشارکت‌کنندگان قرار دهد و پدیده را همان‌گونه آنها تجربه کرده‌اند، توصیف کند. اما در صورتی که رویکرد تفسیری باشد، پژوهشگر آزادی عمل بیشتری در تفسیر و بسط نتایج خواهد داشت.

اکنون پژوهشگر به «ذات یا جوهره» یک پدیده دست پیدا کرده است که به مثابه یک مفهوم (Concept) است. به عبارت دیگر، به هدفی که از ابتدای پژوهش به دنبال آن بود؛ یعنی «کشف تجربه مشترک تغییر ناپذیر همه مشارکت‌کنندگان از پدیده» دست یافته است. جوهره پدیده همان، هسته اولیه و واحد اساسی معنای آن پدیده است. جوهره هر پدیده، همگانی است؛ یعنی دیگران نیز می‌توانند آن را مطالعه و درک نمایند. بنابراین، جوهره‌ای که کشف شده است، فهم مشترکی از پدیده مورد بررسی را برای همگان ایجاد می‌نماید.

۵. ارائه نتایج و کاربردها

گزارش یک پژوهش پدیدارشناسی، باید به گونه‌ای تنظیم شود که خواننده احساس کند با خواندن این گزارش، درک و فهم بهتری از آنچه افراد دیگر تجربه کرده‌اند، به دست می‌آورد (پلکینگهورن، ۱۹۸۹). ارائه مضامین شناسایی شده، توصیف متنی و ساختاری مضامین، کاربردهای نتایج پژوهش، توصیه‌هایی برای مطالعات بعدی و همچنین، محدودیت‌های پژوهش، در این بخش می‌تواند بیان شود (کرسول، ۲۰۰۷، ص ۲۳۹).

شکل ۱. فرایند اجرای پژوهش پدیدارشناسی



معیارهای ارزیابی کیفیت در پژوهش پدیدارشناسی

- پلکینگهورن (۱۹۸۹) و کرسول (۲۰۰۷)، ده پرسش را برای تعیین اعتبار پژوهش پدیدارشناسی مطرح می‌کنند:
۱. آیا مصاحبه‌گر بر محتوای توصیفات مشارکت‌کنندگان، به نحوی تأثیر گذاشته که توصیفات آنها، دیگر بازتاب واقعی تجربه‌شان نباشد؟
 ۲. آیا رونویسی از محتوای مصاحبه‌ها، دقیق و صحیح صورت گرفته و معنای سخنان افراد در مصاحبه را می‌رساند؟
 ۳. آیا در تحلیل رونوشت‌ها، نتایجی غیر از آنچه پژوهشگر استخراج نموده، قابل استخراج است.
 ۴. آیا این امکان وجود دارد که از توصیف ساختاری کلی، مجدداً به رونوشت‌ها رسید و محتوای آنها را در مثال‌های اصلی تجربه، مجدداً جایی کرد؟
 ۵. آیا توصیف ساختاری مختص همین شرایط است یا به طور کلی، برای این تجربه در شرایطی دیگر هم می‌تواند مصداق پیدا کند (پلکینگهورن، ۱۹۸۹).
 ۶. آیا نویسنده، فهمی از اصول فلسفی پدیدارشناسی داشته و آنها را بیان کرده است؟
 ۷. آیا نویسنده، پدیده روشنی را برای مطالعه انتخاب کرده که آن را به صورت واضح و دقیق بیان کرده باشد؟
 ۸. آیا نویسنده، از رویه مشخص و مدوئی در تحلیل داده‌های پدیدارشناسی بهره برده است؟
 ۹. آیا نویسنده، در پایان تحلیل، جوهره یا ذات تجربه مشارکت‌کنندگان را بیان کرده است؟ آیا این جوهره، شامل توصیف تجربه و بستریایی که تجربه در آن رخ داده، هست؟
 ۱۰. آیا نویسنده، به صورت بازاندیشانه در سراسر مطالعه حضور داشته است؟ (کرسول، ۲۰۰۷، ص ۲۱۷).
- افزون بر اینها، بررسی این نکته ضروری است که آیا پژوهشگر، به اندازه کافی جزئیاتی در اختیار ما گذاشته که بتوان گردآوری و تحلیل داده‌ها را ارزیابی کرد؟ (شانک، ۲۰۰۶)؛ زیرا اگر جزئیات در حد کافی در متن پژوهش موجود نباشد، احتمال بی‌کیفیتی و بی‌اعتباری پژوهش وجود دارد.
- آنچه در روایی پژوهش پدیدارشناسی اهمیت دوچندانی دارد، روایی تفسیری است. روایی تفسیری، میزانی است که دیدگاه‌ها، افکار، احساسات، مقاصد و تجارب افراد مورد مطالعه توسط پژوهشگر، به درستی درک شده و در گزارش پژوهش منعکس شده‌اند. بخش مهمی از پژوهش پدیدارشناسی، درک دنیای درونی (Inner world)، یا پدیده‌شناختی مشارکت‌کنندگان است که روایی تفسیری، به میزان دقت در ارائه آشکار آنها اشاره دارد. یکی از بهترین استراتژی‌ها، برای تحقق روایی تفسیری، بازخورد مشارکت‌کننده است. در این مورد، استفاده از توصیف‌های دارای استنتاج کم نیز مفید است (جانسون، ۱۹۹۷، ص ۲۸۵). همچنین، پیشنهاد لینکلن و گوبا در خصوص اینکه،

مشارکت‌کنندگان متن‌کدگذاری شده مصاحبه‌ها و گزارش یافته‌های پژوهش را دریافت کنند تا میزان موافقت یا مخالفت خود را با کدهای استخراج شده و یافته‌های نهایی پژوهشگر ابراز کنند (لینکلن و گوبا، ۱۹۸۵)، می‌تواند در ارزیابی کیفیت پژوهش پدیدارشناسی بسیار مؤثر باشد.

استفاده از زاویه‌بندی بررسی‌کننده، بر استفاده بیش از یک مصاحبه‌گر، کدگذار و تحلیل‌گر در امر پژوهش، دلالت دارد (دنزین، ۱۹۷۰). بررسی‌کننده بیرونی، که برای کمک به بهبود کیفیت پژوهش وارد فرایند پژوهش شده است، باید با زمینه مطالعه آشنایی داشته باشد. در نهایت، نتایج حاصل از تحلیل‌های هر یک از بررسی‌کنندگان با یکدیگر مقایسه می‌شود و در صورت اختلاف اساسی، باید پژوهشگر اصلی علل اختلاف را پیدا کرده، سعی در برطرف کردن آنها کند.

نتیجه‌گیری

هدف از این مقاله، واکاوی دقیق در مفاهیم فلسفی پدیدارشناسی و ارائه الگویی تازه و قابل فهم برای انجام پژوهش پدیدارشناسی بود. آنچه در ابتدا در تحقیق پدیدارشناسی حائز اهمیت است، آشنایی محقق با بنیان‌های فلسفی این روش می‌باشد. اشراف محقق بر ریشه‌های فلسفی روش، موجب درک بیشتری از فرایند آن و تفاوت آن با سایر روش‌های کیفی خواهد شد. همچنین، فرایند اجرای پژوهش پدیدارشناسی، به خصوص تحلیل داده‌های آن، تفاوت‌های اساسی با سایر روش‌های کیفی دارد. رعایت کردن الزامات آن، موجب انجام یک پژوهش پدیدارشناختی اصیل خواهد شد. پدیدارشناسی، به دنبال واضح‌سازی معنا و مفهوم پدیده‌ها است و نه تبیین علی پدیده‌ها. در این روش، معانی که کنشگران اجتماعی به یک پدیده می‌دهند، مورد توجه محقق است، همچنان که این معناها، با آنچه تاکنون درباره واقعیت پدیده‌ها می‌دانستیم، متفاوت باشند. باید توجه داشت که تحقیق پدیدارشناسی، برای هر نوع موضوعی مناسب نیست؛ و زمانی که درباره یک پدیده تجربیاتی در جامعه وجود دارد و محقق به دنبال درک این تجارب و فشرده‌سازی وجوه اشتراک آنها است، می‌تواند از این روش بهره ببرد. هدف اصلی از مطالعه چنین موضوعاتی، درک ماهیت و چیستی یک پدیده نزد افراد است. این روش، می‌تواند برای شناخت زوایای پنهان بسیاری از پدیده‌ها در حوزه بازاریابی، رفتار مصرف‌کننده و تبلیغات مورد استفاده پژوهشگران رشته مدیریت بازرگانی قرار گیرد.

منابع

- آیت‌اللهی، حمیدرضا، ۱۳۸۲، «مقایسه روش تحلیل فلسفی استاد مطهری در اخلاق و روش پدیدارشناسی»، *مقالات و بررسی‌ها*، دفتر ۷۴، ص ۱۱۷-۱۳۱.
- الوانی، مهدی، ۱۳۹۳، «تبیین مفهوم ایوخته در پژوهش‌های پدیدارشناختی و کاربرد آن در حوزه کارآفرینی»، *راهبرد*، سال بیست و سوم، شماره ۷۱، ص ۲۴۱-۲۱۷.
- بل، دیوید، ۱۳۸۶، *اندیشه‌های هوسرل*، ترجمه فریدون فاطمی. تهران، نشر مرکز.
- دارتیک، آندره، ۱۳۷۳، *پدیدارشناسی چیست؟* ترجمه محمود نوالی. تهران، سمت.
- رشیدیان، عبدالکریم، ۱۳۸۴، *هوسرل در متن آثارش*، تهران، نشر نی.
- ریخته‌گران، محمدرضا، ۱۳۸۲، *پدیدارشناسی، هنر، مدرنیته*، تهران، نشر ساقی.
- شوتز، آلفرد، ۱۳۷۱، «چند مفهوم اصلی پدیدارشناسی»، ترجمه یوسف اباذری، *مجله فرهنگ*، ش ۱۱، ص ۱۱-۳۲.
- عابدی، حیدرعلی، ۱۳۸۵، «تحقیقات کیفی، روش‌شناسی علوم انسانی، سال دوازدهم ش ۴۷، ص ۶۲-۷۹.
- مرادی پردنجانی، حجت‌الله و همکاران، ۱۳۹۳، «پدیدارشناسی؛ رویکردی فلسفی، تفسیری و روش‌شناختی به مطالعات کارآفرینی، *مطالعات روش‌شناسی دینی*، ش دوم، ص ۶۲-۷۲.
- نقیب‌زاده، احمد و همکاران، ۱۳۸۵، «درآمدی بر پدیدارشناسی به مثابه روش علمی. پژوهش‌نامه علوم سیاسی»، ش ۲، ص ۳۰-۵۳.
- هوسرل، ادمون، ۱۳۷۲، *ایده پدیدارشناسی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۳۸۴، *تأملات دکارتی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی.
- Anderson, V. (2010). The experience of night shift registered nurses in an acute care setting: a phenomenological study Montana State University-Bozeman, College of Nursing.
- Annells, M. (1996). Hermeneutic phenomenology: philosophical perspectives and current use in nursing research. *Journal of advanced nursing*, 23, 705-713.
- Borg, W. & Gall, M. (2003). *Educational Research*, 6th edition, Longman.
- Broome, R. E. (2011). *Descriptive phenomenological psychological method: An example of a methodology section from doctoral dissertation San Francisco, California: Saybrook University.*
- Conklin, T. A. (2007). Method or madness: Phenomenology as knowledge creator. *Journal of management inquiry*. Vol. 16 (3), pp.275-287.
- Creswell, J. W. (2007). *Qualitative inquiry and research design: choosing among five approaches*. Thousand oaks, ca; sage publications.
- De Castro, A. (2011). Introduction to Giorgi's existential phenomenological research method. *Psicología desde el Caribe*. 11 45-56.
- Dempsey, P., & Dempsey, A. (2000). *Using nursing research*. Philadelphia: Lippincott.
- Denzin, N. K. (1970). *The Research Act In Sociology: A Theoretical Introduction To Sociological Methods*. London: Butterworths.
- Giorgi, A. (1975). An application of phenomenological method in psychology. *Duquesne Studies in Phenomenological Psychology*. 2, 82-103.
- Giorgi, A. (1989). One type of analysis of descriptive data: Procedures involved in following a scientific phenomenological method. *Methods*. 1 (3) 39-61.
- Giorgi, A. (2007). Concerning the phenomenological methods of Husserl and Heidegger and their application in psychology. *Collection du Cirp*. 1, 63-78.
- Hammond, M. Howarth, J. & Keat, R. (1991). *Understanding Phenomenology*. Oxford: Basil Blackwell.

- Holloway, I. & Wheeler, S. (2002). *Qualitative Research for Nurses*. 2nd Edit. Oxford, BlackWell Science.
- Hueesrl, E. (1989). *Ideas pertaining to a Pure Phenomenology and to a Phenomenological Philosophy*, second book: studies in the phenomenology of constitution; Translated by Richard Rojcewicz and Andre Schuwer; Kluwer Academic Publishers.
- Johnson, P. & Duberley, J. (2000). *Understanding Management Research: An introduction to epistemology*. Thousand Oaks: SAGE Publication Ltd.
- Johnson, R. B. (1997). Examining the validity structure of qualitative research, education, vol, 118, (2) 282-292.
- Kvåle, K. & Bondevik, M. (2008). What is important for patient centred care? A qualitative study about the perceptions of patients with cancer. *Scandinavian Journal of Caring Sciences*. 22 (4) 582-589.
- Lincoln, Y. S. & E. G. Guba. (1985). *Naturalistic inquiry*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Mayan M. J. (2001). *An Introduction to Qualitative Methods: A Training Module for Students and Professionals*. Int, Institute for Qualitative Methodology.
- Migel, K. (2009). *The Lived Experiences of Prenatal Stress and Mind-Body Exercises: Reflections of Post-Partum Women [dissertation] Texas*.
- Morse, J. M. (2005). What Is Qualitative Research? *Qualitative Health Research*, Thousand Oaks: Sep. Vol. 15 (7) pp. 859.
- Moustakas, C, E. (1994). *Phenomenology research methods*. Thousand oaks, ca; sage publications.
- Neuman, W, L. (1997). *Phenomenology; exploring the roots of numeracy*. Journal for research in mathematics education. Monograph, vol, 9. qualitative research methods in mathematics education, pp. 63-177.
- Polkinghornm, D. E, (1989). phenomenological research methods. In R. S. Valle & S. Halling (Eds), *Existential-phenomenological perspectives in psychology*. Pp. 41-60. New York: Plenum Press.
- Price, B. (2003). Phenomenological research and older people. *Nursing older people*. vol. 15 (5). pp. 24-29.
- Sanders, p. (1982). *Phenomenology: a new way of viewing organizational research*, Academy of Management Review , vol. 7 (3), pp. 353-360.
- Shank, G. (2006). *Qualitative Research: A Personal Skills Approach*. Pearson, Merrill Prentice- Hall.
- Sokolowski, R. (2000). *Introduction to phenomenology*. Cambridge: university press.
- Van Kaam, A. (1966). *Existential foundations of psychology*. Pittsburgh, PA: Duquesne University Press.
- Van Manen, M. (1990). *Reaserching lived experience: human science for an action sensitive pedagogy*. London, Ontario, Canada; the university of western Ontario.
- Waugh, W. L, & Waugh, W. W, (2006). Phenomenology and public administration, in lynch, t. d., Cruise, p. l. (eds), *handbook of organizational theory and management: the philosophical approach*. crc press, boca raton, fl, pp. 478-509.
- Wilson, t. d, (2004). *research methodology for information behavior research*. University of Sheffield.
- Wimpenny, P, & Gass, J. (2000). Interviewing in Phenomenology and grounded theory: is there a difference? *Journal of advanced nursing*, vol. 31 (6). Pp.1458-1492.
- Wojnar, d., & Swanson, K, M. (2007). Phenomenology: an exploration. *Journal of holistic nursing*, vol. 25 (3). Pp.172-180.
- Zalem, J. E, & Bergum, V. (2000). Hermeneutic- Phenomenology: providing living knowledge for nursing practice. *Journal of advanced nursing*, vol. 31 (1). Pp.211-218.
- The transition from philosophy to methodology, a new reading of the phenomenology method: the foundation of philosophical approaches and implementation steps.